



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۲۰/۰۱/۲۸



احسان الله مایار

یک پارچه زیبائی از جهان متلاطم

در دکان عطاری فیسبوک هر آنچه خواسته باشی وجود دارد. بنده از دیدن، شنیدن و خواندن اخبار ناگوار در جهان به تنگ آمده ام و در پیری بایست تعجب ننمود که انسان کم حوصله می شود. آخر چقدر طالب و مذاکره دنباله دار شان با خلیلزاد، به مصداق باد شد و باران شد خدا مراد خوشه چین را داد، گرد میز های مفشن هوتل، ۵، ۶ و یا ۷ ستاره با غوری های ملامال از خوراکه های عرب و عجم را انسان ببیند و سر خود را بخارد و فردا به انتظار دیدار بعدی میان تهی شان باشد.

دیشب تصویر پیغله زرلشت، دختر دوست عزیز و مهربانم کریم عطائی را در فیسبوک دیدم که یک موضوع بس جالب و در دل چسپانی را به دوستان اهداء نموده است.

با نقد این گوهر کم یاب خواستم در دنیائیکه شاید امروز در مبارزات آزادیخواهی مردم فلسطین تغییری فاحشی رو دهد و با سرنوشت یک ملت بازی شود، راه دیگری را باز کنم که شاید لحظه ای در کنج لب ها تبسمی باز کند.

اینک شما و دسته گلی که به دل می چسپد و روان را می نوازد:



Sarlascht Attia shared a post.
Conversation

Starter · Yesterday at 2:48 PM



شماره ۱ از ۳ صفحه

ارسال مقالات: info@arianafghanistan.com و یا spineghar@gmail.com

پروفسور فرانسوی هانری ماسه در جشن متقاعدی اش در پوهنتون سوربن فرانسه چنین گفت:
من عمرم را وقف ادبیات دری فارسی کردم و برای اینکه به شما استادان و روشنفکران جهان
بشناسانم که این ادبیات عجیب چیست چاره ای ندارم جز اینکه به مقایسه بپردازم، و بگویم که
ادبیات دری بر چهار ستون اصلی استوار است:

فردوسی، سعدی، حافظ و مولانا.

فردوسی، هم سنگ و همتای هومر یونانی است
و برتر از او.

سعدی، آنا تول فرانس فیلسوف را به یاد ما می آورد
و دانا تر از او.

حافظ با گوته ی آلمانی قابل قیاس است،

که او خود را، شاگرد حافظ و زنده به نسیمی

که از جهان او به مشامش رسیده، می شمارد.

اما حضرت مولانا.

در جهان هیچ چهره ای را نیافتم،

که بتوانم مولانا را به او تشبیه کنم،

او یگانه است و یگانه باقی خواهد ماند،

او فقط شاعر نیست،

بلکه بیشتر جامعه شناس و بویژه روانشناسی کامل است،

که ذات بشر و خداوند را دقیق می شناسد،

قدر او را بدانید و بوسیله ی او خود را و خدا را بشناسید.

و من اگر تا پایان عمرم دیگر حرفی نزنم،

همین چند جمله برایم کافی است.

چقدر این شعر زیباست:

گفتی که مستت می کنم
پر زانچه هستت می کنم
گفتم چگونه از کجا؟
گفتی که تا گفتی خودا
گفتی که درمانت دهم
بر هجر پایانت دهم
گفتم کجا، کی خواهد این؟
گفتی صبوری باید این

حس کنجاوی بنده موید گردید به سراغ بی کران انترنت بروم و سرود جهان کشای اکمل این
پارچه مولانا را به دست آورده و به خوانندگان تقدیم نمایم:

گفتی بیا، گفتم کجا؟ گفتی میان جان ما
گفتی مرو. گفتم چرا؟ گفتی که میخوام تو را

گفتی که وصلت میدهم. جام الست میدهم
گفتم مرا درمان بده. گفتی چو رستی میدهم

گفتی پیاله نوش کن. غم در دلت خاموش کن
گفتم مرا مستی دهی، با باده ای هستی دهی

گفتی که مستت میکنم، پر زانچه هستت میکنم
گفتم چگونه از کجا؟ گفتی که تا گفتی خودا

گفتی که درمانت دهم. بر هجر پایانت دهم
گفتم کجا، کی خواهد این؟ گفتی صبوری باید این

گفتی تویی دردانه ام. تنها میان خانه ام
مارا ببین، خود را ببین در عاشقی یکدانه ام

گفتی بیا. گفتم کجا. گفتی در آغوش بقا
گفتی ببین. گفتم چه را؟ گفتی خدا را در خود آ

روز خوش و با سعادت نصیب تان.